

دکتر جمشید صدری

استادیار فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر

قسمت‌علی صمدی

کارشناس ارشد تاریخ

تأثیر تصوف و عرفان بر شعر و شاعری

چکیده

هنر سحرآمیز شعر، یکی از اقسام دوگانه کلام (نظم - نثر) به معنی کلامی موزون و اندیشیده که مظهر تجلی احساس و عواطف درون و زبان رمز و راز است. اگرچه شعر و شاعری در برهه‌هایی از تاریخ در خدمت زر و زور و قالبی تهی از معنی و معنویت بوده، اما با نزدیکی و ورود عنصر تصوف و عرفان به آن، سخت تحت تأثیر قرار گرفته و در آن تحولات چشمگیری به وجود آمده، حقیقت شعر عبارت از اظهار جذبات درونی، شعر و عرفان از یک مشرب یعنی ذوق و الهام سرچشمه می‌گیرند. لذا با نزدیکی آن دو به یکدیگر یک نوع شعر عرفانی شکل گرفت، که به بیان حال و عوالم خاص عارفان و یا شرح اصول عقاید، یا تفسیر و تأویل افکار آنان می‌پرداخت. قصیده، مثنوی و غزل رنگ و بوی عرفان به خود گرفت و تجربه جدیدی از قرن پنجم در شعر و شاعری آغاز شد.

ادبیات عرفانی نقطه مرکزی و جان مایه ادبیات فارسی به حساب آمد، و خراسان کانون ادب فارسی و اغلب ادبیات عرفانی مربوط به خراسان است

که با ابوسعید خراسانی آغاز و با جامی خراسانی کمال خود را طی نمود و راز دوام ادبیات عرفانی آن است که دردش درد بشریت و وجود اخلاص و صبغه الهی بوده است. در این مقاله سعی شده است در حد وسع ابتدا به معرفی شعر و ارتباط آن با تصوف و عرفان و سپس به بیان تأثیر تصوف و عرفان بر شعر و شاعری پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی:

زبان تصوف، عرفان، شعر، شاعری، ادبیات عرفانی.

مقدمه

معمولاً پدیده‌ها و اشیا اعم از مادی و معنوی پس از دوران و مراحل جنینی و اولیّه به مرحله بلوغ و رشد و کمال می‌رسند. رشد و تعالی هنر سحرآمیز شعر و شاعری با تصوف و عرفان بوده است. از آنجایی که تصوف از مشرب ذوق و الهام سرچشمه می‌گیرد، و شعر و شاعری نیز از همان ناشی می‌شود و هر دو نسبت به یکدیگر مناسبت تمام دارند؛ چه حقیقت شعر، عبارت از اظهار جذبات است و به قول زرین کوب: «حقیقت شعر در نزد صوفیه برای بیان جذبات روحانی به کار می‌رفت.» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۴۳)

این دو به عنوان زبان رمز و راز و بیانگر معنویات و باطن بشری پس از قرن‌ها دوری از هم به همدیگر نزدیک و در یکدیگر تأثیرگذار و مکمل هم شدند؛ و حاصل آن آثار فراوانی است که به صورت گنجینه‌های ارزشمند در اختیار ماست، پس یکی از حوزه‌هایی که سخت تحت تأثیر تصوف و عرفان قرار گرفت شعر و شاعری است که مدت‌ها در خدمت ارباب قدرت و زر و تزویر و زور و عشق‌های سطحی و مجازی بود، به برکت عرفان مفاهیم بلندی پیدا نموده و در ظاهر و باطن (لفظ و معنی) تحول یافت بطوری که در آن انتخاب و گزینش برتر و بهتر، تعلیم و آراستگی و آزادی، پیدا شد.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

(حافظ، ۱۳۷۹: ۳۰)

تکریم و مهربانی نسبت به بندگان خدا و رعایت حرمت انسان جایگاه ویژه‌ای یافت.

جفا نه شیوه دین پروری بود حاشا
همه کرامت و لطف است شرع یزدانی

(همان: ۴۲۶)

عدم مطلق انگاری، تحقیق در برابر تقلید پذیرش حق و طرد باطل، ارزش گردید.

حق حق است گرچه بوعلی گوید
باطل است باطل اگرچه وی گوید

(شبستری، ۱۳۶۵: ۸)

تعلیم عشق و محبت و ارشاد، جستجوی انسان کامل، الگوگیری از آن برای طی طریق و رسیدن به حقیقت ناب، دغدغه اصلی آنها محسوب می‌شد، و احترام و ایمان به

همه ادیان الهی، تلاش برای وحدت و برادری، همدلی و دوستی انسان‌ها، اعتقاد به حرمت و کرامت انسانی در اشعارشان مورد توجه ویژه قرار گرفت.

زبان تصوف و عرفان

زبان و اختلاف آن در میان ملل یک مسأله طبیعی است و هیچ‌گونه جای بحث نمی‌باشد؛ اما برای درک و فهم مقصود انسان‌ها زبان دانی امری ضروری است، که باید با گفتار و نوشتار و اصطلاحات رایج در میان اقوام و گروه‌ها آشنایی پیدا کرد، حتی برای درک پیام و مقصود افراد کر و لال و کور که برای خودشان دارای رمز و راز هستند، چاره‌ای اندیشیده شده است و غیر از اینها با توجه به رشته‌های مختلف علوم و تعالیم متفاوت ادیان و مکاتب، مثل فلسفه، طبابت، ریاضی و تخصص‌های به وجود آمده که هر کدام زبان، اصطلاحات و رمز و راز خاص خود را دارند، صوفیه و عرفا نیز از آن جمله‌اند، که برای بیان اسرار و مبادله افکار خود از زبانی ویژه استفاده می‌کردند؛ و آن را در آثار خود به بیان دیگر، لسان ما، لفظ صوفیان، الفاظ اهل هنر، رنگی دیگر، زبان بیدلان و زبان معنی تعبیر کرده‌اند. برای ورود به عالم آنها باید زبان آنان را دانست، چون تا ما زبان گروهی را نفهمیم، نمی‌توانیم به عقاید و افکار آنها پی ببریم. باید پذیرفت صوفیان دارای زبان خاص خود می‌باشند که برای درک و فهم اندیشه‌ها و ورود به جهان عارفانه آنان می‌بایست به زبان رمز و راز آنان آگاهی داشت و عدم آشنایی با آن باعث خیلی از سوء تفاهم‌ها شده است، لذا صوفیه و عرفا سعی می‌کردند با همان زبان سخن بگویند.

من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست توهم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی
(حافظ، ۱۳۷۹: ۳۷۰)

تقریباً در همه آثار بازمانده عرفانی که امروز به دست ما رسیده به گونه‌ای (چه صریح و چه اشاره گونه) گفته شده است که زبان صوفیان با زبان مردم معمولی و با زبان حکما و علما تفاوت دارد، و برای ورود به آن و کلید فهم آن، دانستن زبان و به تبع آن عقاید و افکار صوفیان لازم است؛ چون گفته‌اند:

قصه شهر سبا باز شنو از همد
منطق الطیر کجا کشف شود از قاموس

(مشتاقیه، ۱۳۴۷: ۵)

اسرار عاشقان را باید زبان دیگر / دردا که نیست پیدا در شهر همزبانی

(جامی، ۱۳۷۷:۷۳۳)

می توان گفت زبان تصوّف و عرفان، زبان رمز و راز و اشاره و معما گونه است که توسط پیران و پیشوایان صوفیه به مرور زمان، شکل گرفته است.

عشق را گوهر زکائی دیگر است / مرغ عشق را ز آشیانی دیگر است
در نیابد کس زبان عاشقان / ز آنکه عاشق را زبانی دیگر است

(عطار، ۱۳۸۱:۱۳۲)

به زبانی که بیدلان گویند / سخن من بدان زبان برسان

(عراقی، ۱۳۵۳:۱۰۵)

به قول نویسنده طبقات الصوفیه: «گویندگان حق ترجمان غیباند بر چهار زبان، عبارت، بیان، اشارت، کشف، عبارت شریعت راست، بیان حکمت راست، اشارت حقیقت راست، کشف محبت راست». (انصاری، ۱۳۴۱:۲۹۵)

عین القضاة همدانی می گوید: «هر گروهی را اصطلاحی است که در میان آن گروه مورد اتفاق است هر کسی اصطلاحات هر طبقه ای را نمی داند مگر این که به راه آنان رود، همچنین صوفیه را اصطلاحاتی است که میان آنان رایج است و معنی آنها را غیر صوفیان نمی دانند. (همدانی، ۱۳۶۰:۴۵)

هجویری می نویسد: «اهل هر صنعت را و ارباب هر معاملتی را با یکدیگر اندر جریان اسرار خود عبارات است و کلمات کی جز ایشان معنی آن ندانند». (هجویری، ۱۳۵۸:۴۷۹)
«صوفیان دارای آدابی مخصوص و اصطلاحاتی خاص در محاوره می باشند که در میان خود ایشان متداول است». (ابن خلدون، ۱۳۵۲:۹۷۲)

عوامل مؤثر در پیدایش زبان خاص صوفیه

الف - اسرار عرفان در زبان معمولی ننگجد و زبان معمولی و محاوره ای در بیان منویات آن نارساست.

هزاران بار گفتم من که راز خویش بگشایم ولیکن مر مرا خاموش ضعف مردمان دارد
 مرا هر که سخن گویم شود عالی سخن لیکن نگهبانم خرد باشد ز گفتن کان زیان دارد
 دریغا آن سخن‌هایی که دائم گفت نتوانستم وگر گویم از آن حرفی جهانی کی توان دارد.
 (سنائی، ۱۳۸۱: ۸۸)

نزد عقلا پرواضح است که عرصه سخن تنگ و در عوض عرصه معنی بس فراخ است.
 ب - در بیان آشکار اسرار بیم جان است، که می‌شود آن را مهمترین دلیل دانست،
 چون در بیان آشکار احتمال تکفیر و تعزیر و تعذیب و پیامدهای ناگوار و سرنوشتی
 ناخوشایند وجود دارد، برای رهایی از خطرات و آفات و رنج و شکنجه و مرگ و آزار به
 این فکر افتاده‌اند تا چاره‌ای کرده باشند.

گر نبودی زحمت نامحرمی چند حرفی از وفا وا گفتمی

(مثنوی، دفتر پنجم: ۲۵۴)

دیدم آن یار کز و گشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

(حافظ، ۱۳۷۹: ۱۰۹)

ای بهایی چو تو این کشف رموز کردی و یافتی آن نقد کنون
 بیش از این کاشف این راز مباش راز پنهان کن و غماز مباش
 دم فرو بند که نا اهل شریر نشود زین روش خاص خبیر

(بهائی، ۱۳۶۲: ۹۹)

به زبان تصوف و عرفان، زبان مرغان (منطق الطیر) زبان بی‌زبانان زبان سوسن (با
 وجود ده زبان خاموش) است.

بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ چو غنچه پیش تو اش مهر بر دهن باشد

(همان، ۱۲۳)

زبان حال، زبان حقیقت و زبان عشق نیز گفته می‌شود پس صوفیان را زبان خاص
 است که باید آن را دانست.

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگه دارد

(همان، ۹۵)

ما برای تبیین هر چه بهتر و بیشتر رابطه تصوف و شعر و شاعری، ابتدا به معرفی شعر و ارتباط آن با تصوف و عرفان سپس به بیان تأثیر تصوف و عرفان بر شعر و شاعری می‌پردازیم.

شعر

شعر یک قریحه خدادادی است که به وسیله آن می‌توان کارهای بزرگ و مهم انجام داد. در تعریف شعر آمده است، یکی از اقسام دوگانه کلام است در مقابل نثر، که در ساده‌ترین تعریف، آن را کلامی اندیشیده همراه با وزن و گاه قافیه دانسته‌اند. بعضی شرط خیال‌انگیز بودن را نیز بر این دو عامل افزوده‌اند و کلامی را که از عنصر تخیل بهره ندارد، و تنها در آن وزن و قافیه به کار رفته باشد، نظم خوانده‌اند. شعر با پنج عنصر که سازنده ماده و شکل آن هستند، شناخته می‌شود:

۱- عاطفه یا اندیشه‌ای که بیان و القای آن در هر شعر هدف شاعر است، هم‌مین عاطفه و اندیشه وجه تمایز شعر از سایر سخنان آهنگین است.

۲- تخیل یعنی قدرت ذهن شاعر برای ایجاد ارتباط با جهان خارج و با اشیا و طبیعت اطراف خود و کشف روابط میان مفاهیم ذهنی خود و آنها.

۳- زبان برای بیان عاطفه و احساس و تخیل، شاعر زبانی متناسب به کار می‌برد که زبان رمز، فشرده و تصویری بودن است.

۴- آهنگ یا موسیقی شامل هر نوع وزن یا آهنگی است، که در شعر به کار می‌رود، و بخش عمده از تأثیر شعر به عهده وزن و آهنگ است.

۵- شکل شعر شامل قالب‌هایی است که عاطفه و تخیل و زبان و آهنگ در آن شکل می‌گیرند، و هم نشان‌دهنده پیوند متناسب همه این اجزا و عناصر است.

شعر دارای سبک‌هایی مانند سبک خراسانی عراقی و هندی است، و به سبک عراقی، سبک آذربایجانی و به سبک خراسانی، سبک ترکستانی نیز گفته شده است، و همان‌طور شعر انواع مختلفی دارد. چون شعر آزاد - تعلیمی (ادبی) - روایی - شعر سپید - شعر سنتی - شعر غنایی - شعر نو و شعر عرفانی (mysti poet) که شاخه‌ای از شعر فارسی دری است، که به وسیله شاعران عارف و عارفان شاعر تحت تأثیر مشرب تصوف به وجود

آمده است، «شعر عرفانی به بیان حال و عوالم خاص عارفان با شرح اصول عقاید یا تفسیر و تأویل افکار آنان اختصاص دارد.» (ذوالقدری، ۱۳۷۶: ۱۵۳) آن گونه که از شرح احوال و آثار متصوفه بر می آید، خواندن شعر از قدیم‌ترین ایام در خانقاه‌ها، محل تجمع صوفیه، در مراسم سماع امری بسیار متداول و معمول بوده است.

ابوسعید ابوالخیر (متوفی ۴۴۰-۳۵۷ هـ) از نخستین کسانی است که از آن برای درمان بیماران و رفع ملال و خستگی سالکان استفاده می کرده است، ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی (متوفی ۵۲۵ هـ) اولین شاعری است که آثارش رنگ تصوف دارد، بعدها ابوحامد محمد عطار نیشابوری (متوفی ۶۲۸-۵۴۰ هـ) از جمله بهترین شاعران اهل تصوف است؛ در کلیه آثار خود اعم از غزل، رباعی و مثنوی به توصیف شور و حال عارفانه تخصیص داده است، منطلق الطیر از معروفترین آنهاست، در قرن هفتم و هشتم به دلیل اوضاع خاص اجتماعی سیاسی همزمان با رشد و اوج و اعتلای تصوف، شعر نیز اوج گرفت.

جلال الدین محمد مولوی بلخی (متوفی ۶۲۷-۶۰۴ هـ) بزرگترین شاعر عارف و صوفی ایران با مثنویات و غزلیات خویش که از شاهکارهای شعر عرفانی است تحول آفرید؛ شعر عرفانی از قرن هفتم اوج گرفت اما رو به کمال نرفت، بلکه آثار به وجود آمده پس از آن اغلب تکرار تقلید شرح و تفسیر آثار گذشتگان بوده است، و در قرن هشتم سید رکن الدین حسین معروف به امیر حسینی هروی (متوفی ۷۱۸ هـ) صاحب زادالمسافرین و کنزالرموز و شیخ محمود شبستری (متوفی ۷۲۰-۶۸۷ هـ) صاحب گلشن در پاسخ به سؤالات هفده گانه حسینی هروی و معین الدین علی شاه قاسم انوار (متوفی ۸۳۸-۷۵۷ هـ) صاحب صد مقام و انیس العارفین و نور الدین عبد الرحمن جامی (متوفی ۸۹۸ هـ) صاحب رسالات منظوم از جمله سلامان و اقبال که در قرن نهم ضمن حفظ و احیا آثار و یاد خاطره گذشتگان اشعار متفاوتی سرود. اینها از جمله کسانی است که صاحب شعر عرفانی هستند، البته لازم به ذکر است اصل و ریشه شعر در گذشته دور و تاریخ بشری نهفته است، و در فرهنگ ابتدایی بیشتر ملت‌ها شاعر موقعیتی پیغمبر گونه و شبه خدایی و شعر جنبه ای آسمانی و خاصیتی جادویی داشت، و تعبیر سحر حلال در مورد آن به کار می‌رود. (همان: ۱۱۳) یعنی شعر عرفانی یک پدیده بی‌ریشه و بی‌سابقه نیست و اثر آن در فرهنگ و اجتماعات انسانی یک خاصیت ذاتی و طبیعی است. همانطوری که بیان شد، شعر دارای عناصر سازنده و شکل دهنده و سبک‌ها و انواع

مختلف بوده و از لحاظ محتوای حماسی، عرفانی، کمدی و تراژدی و در قالب‌های غزل، قصیده و مثنوی ادبی سروده شده، و درباره شعر، سخن‌ها گفته شده است و شعر چنان است که نظامی توصیف می‌کند:

پرده رازی که سخن پروری است سایه‌ای از سایه پیغمبری است
پیش و پسی بست صیف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیاء
این دو نظر محرم یک دوستند آن همه چون مغز و دگر پوستند

(نظامی، ۱۳۶۳: ۸۱)

پایه شعر بین که چون ز نبی نفی نعت پیغمبری کردند
بهر تصحیح نسبت قرآن تهمت او به شاعری کردند

(جامی، ۱۳۷۷)

و از طرف دیگر آثار هنری از جمله شعر مظهر تجلی احساس و عواطف درون صاحب اثر معنی شده، و در آن عاطفه و احساس عنصر مهم و اصلی شمرده شده است، و آنچه موجب دوام و وسعت تأثیر آن می‌شود، کلیت و اشمال معنی آن است. سخنی که از قیودات شخصی و عصری (فرا تر از زمان و مکان) رها باشد.

«دردشان درد بشریت و انسانیت و در رنج و شادی انیس و پناهگاه انسان‌ها بوده باشد یعنی فراگیری - اخلاص - صداقت - هنرمندی - احساس و عاطفه - هم‌بانی و غمخواری در آن باشد.» (یوسفی، ۱۳۶۹: ۷۵۵) و به عبارتی دیگر شعر و کلام، صبغه الهی داشته باشد.

«نشان شعر خوب آن است که در شنیدن و خواندن آن، آدمی احساس کند آنچه شاعر می‌گوید درد یا اندیشه‌ای است شناخته شده و آشنا که فقط بیان هنرمندانه شاعر آن را در قالب شعر، روح و جلوه داده است و شعر هر قدر بیشتر در بین مردم همدرد پیدا کند، نشانگر آن است که بیشتر با انسان سروکار دارد، و با دردها و اندیشه‌ها و عقاید واقعی او آشناست، شاعری که اهل درد نیست در نزد مردم همدلی نخواهد داشت. (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۲۵)

شاعری که از درد شخصی و یا از سر خود خواهی و مدح افراد سخن می‌گوید، او در خود و زمانه‌اش گم خواهد شد و در آن خواهد ماند، ره به جایی نخواهد برد و جز خود و درد خود چیزی نخواهد دید، و نخواهد گفت.

خود پرستی مکن ارزان که خدا می‌طلبی
 خبر از درد نلداری و دوا می‌جویی
 در فنا محو شو ار ملک بقا می‌طلبی
 اثر از رنج ندیدی و شفا می‌طلبی
 ساکن دیری و از کعبه نشان می‌پرسی
 در خرابات مغانی و خدا می‌طلبی

(خواجو کرمانی، ۱۳۶۹:۳۳۹)

و شعر نباید آینه‌ای باشد که در آن فقط نفس و عصر او قابل رؤیت باشد چون شعر از ادبیات و ادبیات مربوط به یک ملت است و ادبیات ریشه در عصر کهن و گذشته یک ملت و امت و جامعه دارد. «ادبیات حیات یکی ملت است و پایداری ملی فرهنگی دینی و اعتقادی در آن نهفته است». (محمدی، ۱۳۷۲:۳) شاعری که صاحب چنان ادبیات است زنده و همیشه در جامعه و نزد ملت طرفدار دارد مانند فردوسی، نظامی، سعدی، مولوی، حافظ؛ اشعار این افراد و امثال آن نگهبان زبان قوم ملت و دیانت و معنویت و هویت و از عناصر همبستگی‌های ملی و دینی است. (وصال، ۱۳۴۹:۱۲) و در این میان ادبیات عرفانی نقطه مرکزی و به عبارت دیگر جان مایه ادبیات فارسی است. «شعر قبل از نزدیکی به تصوف قالبی بود بی‌جان» (نعمانی، ۱۳۶۸:۱۱۱)

تأثیر تصوف و عرفان بر شعر و شاعری

با ورود و نفوذ عنصر تصوف و عرفان در شعر و شاعری، تحولات چشمگیری در انواع شعر و عقاید و موضع‌گیری شاعران به وجود آمد. قصیده در مداحی و خوش آمد گویی و مثنوی در واقعه نگاری و غزل یک رشته سخنان عاشقانه سطحی و مجازی بوده است، اما تصوف غیر از ارباب معرفت و صاحبان ذوق در قاموس و رفتار دیگران نیز تأثیرگذار شد. ابوسعید ابوالخیر مهنی سرخسی خراسانی (متوفی ۴۴۰ هـ) از نخستین کسانی است که در سخنان خود از آن پرده برداشته و آن را فاش نموده و گفته است:

راه تو به هر قدم که پویند خوش است وصل تو به هر سبب که جویند خوش
روی تو به هر دیده که بیند نیکوست نام تو به هر زبان که گویند خوش است

(همان، ۱۱۱)

می توان گفت حقایق و مسایل تصوف تا آن زمان که با شعر و شاعری آشنا نشده بود فقط همان شور و جذبات عشق و محبت بوده است، بعد از ابو سعید، حکیم سنایی غزنوی (متوفی ۵۲۵ هـ) ندیم و شاعر دربار غزنویان پس از جذب به تصوف و عرفان این بوستان را آبیاری نمود، همانطوری که با ورود و جذب امام محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ هـ) به نظام تصوف و عرفان، فلسفه و منطق و کلام نیز در طریقت راه یافت که قبل از آن یا دیده نمی شود و یا کم دیده شده است.

چرا در یک زمین چندین نبات مختلف بینیم ز نخل و نار و سیب و سیر چون آبی و چون زیتون
اگر علت طبایع شد وجود جمله را چون شد یکی ممسک و یکی مسهل یکی دارو و یکی طاعون

(همان، ۱۲۳)

سنایی کتابهای حدیقه الحقیقه و سیرالعباد را درباره تصوف نوشت، و پس از سنایی افراد دیگری چون عطار نیشابوری، مولانا بلخی رومی، سعدی شیرازی و عراقی، اوحالدین مراغه‌ای، اوحدی کرمانی، محمود شبستری، امیر حسینی هروی و حافظ و ... آن را به کمال و اوج رساندند.

به زمین چو سجده کردم ز زمین ندا بر آمد که مرا خراب کردی تو به سجده ریایی
چو به راه کعبه رفتم به حرم رهم ندادند که برون در چه کردی که درون خانه آیی

(همان: ۱۱۹)

واقعیت این است که شعر هر چه در سر جای خودش قابل احترام است اما پس از آشنایی شاعر با عرفان، اشعار متفاوت از گذشته شد، و شعر با تصوف جان و تصوف با شعر، پروبال گرفت، و تأثیر هر دو در جانها افزایش یافت و به کمک هم، هر دو به کمال و تعالی دست یافتند. نمونه‌ای از آن از ابوعلی سینا و ابوسعید ابوالخیر نقل شده است؛ ابو علی سینا به ابوسعید نوشت:

ماییم به لطف او تولا کرده وز طاعت و معصیت تبرا کرده

آنجا که عنایت تو باشد
ناکرده چو کرده، کرده چون نا کرده

ابو سعید ابوالخیر بر او نوشت:

ای نیک نکرده و بدی‌ها کرده
و آن گاه به لطف او تولا کرده

بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود
ناکرده چو کرده، کرده چون نا کرده

(دامادی، ۱۳۶۷: ۸۰)

لازم به یادآوری است که: قلمرو ادبیات صوفیه تنها شعر نیست، بلکه شامل فلسفه - اخلاق - تفسیر - دعا - مناجات - حدیث - موسیقی (سماع) و قوالی هم می‌باشد. این‌که گفته می‌شود ادبیات صوفیه بدین معنی نیست که در آن فقط از ذوق و احساسات استفاده شده باشد، بلکه در آنها از عقل، اندیشه، عرفان، حکمت و فلسفه بهره‌ها برده‌اند. که نمونه آن آثار ماندگار بزرگانی چون ابوسعید، سنایی، عطار و مولوی بلخی می‌باشد. «اشعار مولانا هم حکمت و فلسفه است و هم عرفان و سیر و سلوک صوفیانه و هم نهیب عشق سوزان جذب و سُکر و هم اخلاق مستند به قرآن و حدیث، تمثیلات مولوی در بیان دقیق‌ترین مسایل عرفانی هر باریک بینی را به شگفتی وا می‌دارد. در عظمت آثار مولانا همین بس که صدها محقق و عارف والا مقام، عمر خویش را بر سر تفسیر و شرح گفته‌ها و سروده‌های او نهاده‌اند. (عمید زنجانی، ۱۳۶۶: ۴۳۳) «مولوی در اشعار خود سعی در تأیید و نصرت قرآن و اسلام دارد با بیان احکام و اخبار قرآن و رسول (ص) شک‌ها و شبهه‌ها و اعتراضات فلاسفه و دهریه و مجوس و جهودان را با دلایل، جواب می‌دهد.» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۴۶)

اشعار صوفیه تفننی، تفریحی، تملق و خوش آمدگویی نیست، بلکه اغلب از آن به مثابه ابزار مناسب برای تعلیم افراد و تأثیر در نفوس به عنوان کلام لطیف و سحر آمیز استفاده کرده‌اند. در ادب صوفیه، شعر تعلیمی بسیار است و بیشتر قالب مثنوی را برای این مقصود برگزیده‌اند، از جمله اشعار فخرالدین عراقی، مثنوی مولانا و گلشن راز شبستری، به دلیل آن که مثنوی هم کوتاه و عمیق و هم لطیف و جذاب است و از همین حیث ادب صوفیه تازگی داشته، و در دلها تاثیر می‌بخشد. خراسان به عنوان بخش مهمی از سرزمین ایران، کانون ادب فارسی بود و اگر بنا بود نقطه‌ای از ایران برای نزدیکی و احیای ارتباط زبان فارسی و تصوف و عرفان (که خود صاحب مکتب مستقلی

است) اقدامی بکند و تلاش نماید خراسان و خراسانی بود، که بحق بخوبی و به شایستگی از عهده آن بر آمدند.

ابوسعید ابوالخیر و امثال او با تمام جرأت و قدرت و شهامت به این کار اقدام کردند، و بعدها برای دیگران هموار و آسان شد، یعنی این بزرگان تصوف و عرفان بودند که سختی‌ها ناملایمات را بر جان خریدند و آن جو نامطلوب علیه شعر و شاعری بویژه فارسی را شکستند، حتی گاهی اوقات آن اشعار می‌بایستی به تأیید دانشمندان می‌رسید.

«حدیقه سنایی بعد از رباعیات ابوسعید، اولین منظومه مهم صوفیه است، که شاعر مقید به شریعت بوده است حتی برای صحت عقاید و گفته‌هایش از فقهای بغداد تحصیل فتوا می‌کرد، عطار هم شریعت رعایت کرده است ولی زبان او ساده و شاعرانه است.» (نعمانی، ۱۳۶۸: ۱۴۰) یعنی با وجودی که تصوف و شعر هر دو از ذوق و الهام نشأت می‌گرفت، از هم جدا بودند، و رابطه‌ای با هم نداشتند؛ و یا نمی‌توانستند ابراز نمایند و یا زمینه بروز و ظهور پیدا نکرده بود. اما عده‌ای از بزرگان باعث و بانی برقراری رابطه و نزدیکی آن دو شده که بعدها ارتباط آنها بسیار عمیق و وسیع شد، و تصوف و عرفان توانست بیشترین اثر را در شعر و شاعری داشته باشد و در آن تغییر و تحول عمیق ایجاد نماید. لذا تأثیر تصوف و عرفان بر شعر و شاعری در ابعاد مختلف جلوه‌گر است؛ از جمله:

۱. توقف خوشامد و تملق‌گویی بدلیل پرهیز صوفیان از دنیا و شهرت‌طلبی و دوری از مدح دیگران.
۲. رواج نعت خدا و رسول (ص) به جای مدح و ثنا خوانی سلاطین و ارباب قدرت.
۳. خالی شدن از بدگویی و فحاشی (چون اشعار سوزنی و انوری) و تکیه بر تهذیب و تزکیه و تقوی و معرفت.
۴. جلوگیری از کشیده شدن شعر و شاعر به هوا و هوس و ابتدال.
۵. ورود فلسفه و حکمت و کلام به شعر توسط شعرای صوفیه.
۶. تأکید بر عشق و محبت و مهربانی و عدالت؛ و پرهیز از کینه و تأکید بر اخلاق حسنه الهی و انسانی.

۷. پیدایش جذب و گیرایی در شعر به برکت مقامات و حالات و تعالیم صوفیه چون رضا و فنا و بقا و توکل.
۸. رایج شدن اصطلاحات صوفیه در فرهنگ شعر و شاعری.
۹. احساس شرافت و عزت نفس در برابر استبداد و استیلا و طرح حرمت و کرامت انسانی.
۱۰. زیبایی‌شناسی، نگاه عاشقانه و عارفانه و خوشبینانه به تمام آفرینش و کاینات.
۱۱. عمق بخشیدن به مفاهیم و معانی شعر و واداشتن خواننده بر تأمل و تفکر.
۱۲. تاکید بر معرفت و بندگی خدا و تبعیت از اسلام بدون اصرار و پرداختن به مسایل مذهبی.
۱۳. بیان وقایع تاریخی و ابراز همدردی با مردم در مسایل اجتماعی و گرفتاری‌ها و مصایب.
۱۴. بیان منویات صوفیه در قالب شعر بعنوان زبان رمز و راز. (همان: ۱۲۱)

نتیجه‌گیری

از آنچه ذکر شد به دست می‌آید که به طور طبیعی میان تصوف و عرفان و شعر و شاعری ارتباط بوده است، و در قرن پنجم این ارتباط بیشتر آشکار شده، و در اشعار بزرگان با زبان و اصطلاحات خاص بیان شده است. چون منشاء هر دو به ذوق و الهام انسان برمی‌گردد، و شعر نوعی بیان جذبات و الهامات درونی بشر است. در عین حال نمی‌شود گفت آن دو یک مقوله‌اند. بلکه آنها دو مقوله متفاوتند، ولی قرابت دارند؛ و به مرور در یکدیگر تأثیرگذار بوده‌اند و این تأثیر و تأثر غیرقابل انکار است. به طوری که گفته می‌شود شعر و شاعری، زبان تصوف و عرفان می‌باشد، و عمده دلیل آن، این است که اغلب اشعار و آثار صوفیه مربوط به ارباب تصوف و عرفان است. مثل رباعیات مربوط به ابو سعید ابوالخیر و بابا طاهر عریان و مثنوی‌ها و غزل‌های مربوط به سنایی غزنوی، عطار نیشابوری، مولانا، حافظ، عراقی و جامی که از صوفیه و عرفای بزرگ محسوب می‌شوند، و حاصل ارتباط تصوف و عرفان و شعر و شاعری عبارت از شعر عرفانی است، که به بیان حال و عوالم ویژه عارفان یا شرح اصول صوفیه یا تفسیر و تأویل افکار آنان

می‌پردازد. این شعر در قرن هفتم اوج گرفت و منجر به آثار ارزشمندی چون مثنوی معنوی شد. اهمیت شعر تنها به عرفانی بودن آن نیست بلکه به دلیل خاصیت سحرآمیز شعر و موقعیت پیغمبرگونه شاعر است که می‌تواند همچون سحر ساحر تاثیرگذار باشد. دیگر آن که شعر از آثار هنری و مظهر تجلی احساس و عواطف شمرده می‌شود. در هر صورت تصوف و عرفان توانسته تاثیرات زیادی بر شعر و شاعری داشته باشد. گویا شعر زبان خاص صوفیان و عارفان است.

فهرست منابع

۱. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، ۱۳۵۲، مقدمه، تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، مترجم محمد پروین گنابادی.
۲. انصاری، عبد الله بن محمد، ۱۳۴۱، طبقات الصوفیه، افغانستان.
۳. جامی، عبدالرحمن، ۱۳۷۷، دیوان، تهران: مرکز مطالعات.
۴. حافظ، شمس الدین محمد، ۱۳۷۹، دیوان، تهران: انتشارات هنرور.
۵. خواجه کرمانی، ۱۳۶۹، دیوان اشعار، تهران: پازنگ.
۶. دامادی، محمد، ۱۳۶۷، زندگی ابوالسعید ابوالخیر، تهران: دانشگاه تهران.
۷. ذوالقدری، میمنت (میر صادقی)، ۱۳۷۶، واژه نامه هنر شاعری، تهران: کتاب ممتاز.
۸. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۹، ارزش میراث صوفیه، تهران: امیرکبیر.
۹. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۳، شعر بی دروغ شعر بی نقاب. تهران: جاویدان.
۱۰. سنایی، مجدودبن آدم، ۱۳۸۱، دیوان، تهران: نشر آزاد.
۱۱. شبستری، محمود، ۱۳۶۵، مجموعه آثار، تهران: کتابخانه طهوری.
۱۲. شیخ بهایی، محمد بن حسین، ۱۳۶۲، کلیات، تهران: کتابفروشی محمودی.
۱۳. عراقی، فخرالدین، ۱۳۵۳، دیوان، تهران: گلشایی.
۱۴. عطار نیشابوری، محمدبن ابراهیم، ۱۳۸۱، دیوان، تهران: نگاه.
۱۵. عمید زنجانی، عباسعلی، ۱۳۶۶، پژوهشی در پیدایش تحولات تصوف و عرفان. تهران: امیرکبیر.
۱۶. عین القضاة، عبدالله بن محمد، ۱۳۶۰، دفاعیات (ترجمه رساله شکوی الغریب)، تهران: کتابخانه منوچهری، مترجم قاسم انصاری
۱۷. محمدی، حسنعلی، ۱۳۷۲، شعر معاصر ایران از بهار تا شهریور، تهران: مؤلف.
۱۸. مشتاقیه، ۱۳۴۷، دیوان، تهران: انتشارات خانقاه، نعمت الهی.

۱۹. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۱۳۷۵، مثنوی، تهران: زوار.
۲۰. نظامی، الیاس بن یوسف، ۱۳۶۳، مخزن الاسرار، تهران: طوس.
۲۱. نعمانی، شبلی، ۱۳۶۸، شعر العجم: تاریخ شعر و ادبیات ایران، تهران: دنیای کتاب، ترجمه محمدتقی داعی گیلانی.
۲۲. وصال، حسین، ۱۳۴۹، معجزات شعر و سخن پارسی، تهران: پدیده.
۲۳. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، ۱۳۵۸، کشف المحجوب، تهران: طهوری.
۲۴. یوسفی، غلام حسین، ۱۳۶۹، چشمه روشن، تهران: انتشارات علمی.